

نقاب از وجه مقصود بر کشیده اعراض معروضین بیان را کاش و عیان ساخت و چنان دستور
 خلیفه را نبوغی که لایق و سزاوار بود انجام داد و بنا علی هذا اول کسی است که حسب الامر
 در طهران و غیره امر اربع ابسی را بدون حجاب نقاب آشکار نمود و الواج غلطی و فحش گری
 بمسمع با بیان ابلاغ داشت و مقام ایمان در تبه روحانیت از مضامین و خطبات ابوالکاسح
 مذکور به بگوئی روشن است و چون از سفر مذکور عودت میفراود کرد و اما میرزا حسین تجارین
 استاد یا قریب آن از مومنین را بر هفت خود از طریق بر حلب باندن آورده بمحض ابسی مشول
 یافت بنیه اش ضعیف شد. مرض سهال مستولی گردید و در ضمن بیانات نوی چنین فرمودند
 انسان چنانکه بقا فائز شد خوبست از این عالم برود چه که بلا یا آفتها ندارد و هر زود بلایا
 جدید از افق امضا پیدا آید تا آنکه هنگام هجرت جمال ابسی و اصحاب از ادرن رسید و
 چنانکه از کالیبولی سوار و اچور شدند ضعف بدن و قوت مرض شدت یافت در همانوقت
 و معالجت نداد و لاجرم ویرا بکشتی در آوردند و حاشی سخت شد و موجبات معالجه فراهم نبود
 و ناخدا ابقا ویرا در کشتی پذیرفت و لاجرم در بندر از میر مقرر گردید که مرضخانه برده بمحله
 پروازند و حین وداع و مفارقت از محضر ابسی حال عشق و سوز و گدازش قلب حاضرین را گداخت
 و حضرت غصن اعظم برای سرپرستی و مراعات حالش بادی رفت و در ضمن بیان چنین
 حکایت فرمودند گماشته گان ما را بیش از یک ساعت مهلت ندادند آن وجود مبارک را
 چون ز دریا سوار اوست هم ساحل سوی عتین گشت جسمش اندر مرت ازیر تا یک جانب جان فرساید
 هر دمی از این ایران فنا باد بر روی صد بهاد و صد شای از غموی خیل نند می سوزد سال ۱۲۹۵ در
 کیفیت هجرت جمال ابسی از ادرن به کتک

در خسته خانه در بستر که نشستم و سر مبارکش را بر بالین نهادیم و از سرتاپا پوسیدیم بعد همکاران
 اجبار بر مرحبت نمودند این معلوم است که چه حالتی دست داد که هر وقت بنظر میاید چشمی
 گر باین و قلبی سوزان ذکر احوال آن بزرگوار بنمایم نهایت فیلس و متین درین بود و در ایمان
 و ایقان بی نظیر زیرا کمالات معنویه با کمالات سوریه در شخص ایشان جمع شده بود لهذا مورد کمال
 بیابان بود قبر منورش در زیر است دلی مجبور هر وقت ممکن گردد باید اجابای الهی بخش نماید
 و آن قبر مجبور را بیت مهور کنند تا زین جاشام بر آنکه طبعه آن جدت مزله منظر گردد نهی
 و وفاتش در نذر دوم در و در بیمار خانه عربیاً منقطعاً الیه وقوع یافت و از وی ذخیره بر جا
 بود دیگر از شاه پسر متسبب با مرابسی از کاشانیان **میرزا آقا جان** خادم **امیر** **ضرب**
 تاجری که کارخانه تجارت صابون داشت بوجود آمد و در ضمن قرانت و کتابت فارسی **ابو**
 و نزد پدر شغل در فروش شتغال حبت و متدی جا از ظهور باب و احوال بایسته اطلاع یافته جنبه و ایقان
 حاصل نمود و در بعضی که بهیجان متعصبین و امر حکمران آقا مهدی و آقا ابو الحسن را گرفتار کرده آوار
 نموده با سخت دگرگون دار کون بر حارث نهند و با ساز و دهل و آواز در خیابانها گردانند و آهسته
 برای لهن دیده تا شیری شدید در او پدید گشت و بعد از چند روزی مشغول بتعدادت زیارت **جامعه**
 بود جوانی رسیده باو گفت من صورت زیارتی دارم که تو آنرا ندیده و کتابچه را باز کرده بد
 داد چون گریست چشمش بر فاتحه زیارت افشاد که عبارت چنین بود اول خود را شرف
 و صلاح الخ و با سرت و شگفت الی آخر ما مطالعه کرده بشدت مجذب گردید ولی بعد از
 شهادت رب اعلی مرکز امر را بدست نیارده مستحیر ماند و با سید بصیر هندی و حاجی محمد اسماعیل

بن

ذیح و میرزا آقا میر و برخی دیگر از احباب صحابت یافت و بکریت جوانی که در لباس
 علمایست اخبار کردند و حاجی ذیح نام ازل را گفت تا میل در غیبی در دلش نشد و بکنگ
 نام بنا بر ذیح میل و عشقی در قلبش پدید گشت و نقش سفر بغداد را بر ضمیر بست و حاجی
 کیفیت دکت را نشان داده توصیه شیخ ابوتراب اشتها ردی که ساکن کر بلا بود
 نگاشت و در آنحال لوحی خطابا له وصل شد که عبارت اهل بهاد علی کلام دشت و غیر
 بود و او چون مطالعه کرد بصبر و قرار از کفشش رفته غارم کوی مقصود کردید و ابوان و متعلقان
 دما بیک را بر جای گذاشته بی زاد و راه در عصفوان جوانی بودی عشق راه در نور دیده
 و در صفهان با آقا سید عبد الرحیم ملاقات نمود که در ضمن مکالمه اظهار داشت من زیاده
 موعود در بیان ظهور نمود و تو با هدایت و سعادت همراه شو تا من نیز از پی برسم و با تقاضا
 آقا سید حسین قزاق و قاضی صفهان بشارت یافت و در طول طریق با برخی از احباب
 تصادف ملاقات دست داد تا در شیراز با شیخ علی میرزا دیدار نمود و شرحی از احوال و بیانات
 جمال ابی شنید و آیه **فَلِاللّٰهِ اَمْنٌ اِنَّ سُلْطٰنَ الْمُلُوْکِ اِلَیْهِ رَاجِعٌ** را گرفت و حاجی
 سید محمد خال اکبر را نیز ملاقات کرده از بوشهر با کشتی غارم بصره شد و از دریای پر
 امواج که ساکنین بینه را منعی علیه کرده از نجات نا امید ساخت خلاصی یافت ولی
 فریب دو ماه در محارزه های مملکت و چار عیش و شغفات شیده گردید بنوعی که شرف
 بهلاکت گشته تا در یوم عرفه نهم ذیحجه سال ۱۲۶۹ بکر بلا وارد نمود و نامه بر شیخ ابوتراب
 رساند و شیخ بشارت داد که ایشان برای عرفه واقامت چند روز بکر بلا آمدند و او را

با خود بدار اشفای حاجی میرزا حسن طبیب رشتی و مجرد که آفات داشت برود اما عین کلیات
 او را در خصوص کیفیت تشریف بخش مجتهد جمال ابی و آنچه دیده و شنیده طبق روایت و حکایت
 فیل زندی در بخش چهارم ثبت نمودیم و در اینجا بنده از عبارات ویرا نقل از مقاله مربوط
 که خود نگاشته درج نمایم و بی بده بسم الله الأبرع الأوسع الأقدس الاهی صمد
 بی تجید محبوب ارفع اقدس ارفع اجل اعظم اکبری الالین و تراست الی قوله مختصری
 از تقضیل اینجدا آنکه بعد از شهادت حضرت اعلی در کاشان متخیر بودم تا آنکه آوازه جمال مبارک
 از بغداد بگوشم خردا بوم و متعلقان و آنچه بود گذشته بدون زاد و در احوال از کاشان
 بغرم بغداد حرکت کردم و اهل کاشان گواه اند بودی را برعت تمام طی کرده بالآخر چهار
 اسباج دریا شدم بنوعی که اید بجات کشتی نبود بنوعیکه همه ساکنان در سطح منی علیه افتاده
 بودند خدا بجات داد بعد از خروج از کشتی دو ماه در صحرائی حرکت راه می سپردم در بعضی ایام
 نزدیک بود که عطش هلاکم کند پس از شفتهها بارض تفت وارد شدم اشتیاق بود
 محبوب نمودم ولی نمیدانستم که از کجا هست تا آنکه شخصی گفت که جمال مبارک در منزلی
 تشریف دارند شما فتم و مشرف شدم اگر چه تکلی نفرمودند ولیکن در سفر داخله شد
 که یک نیمه الطیف لطیف ارقی از خلف صد هزار هزار حجاب میوزد که گویا با این نسیم
 آتی بود که بان میزد در قلب قلب کل اشیا و از آن زدنها اصوات عجیبه عریبه
 استماع میشد و لکن آنچه توجه نمودم که بلکه ادراک نمایم شیئی را خود را عاجز و قاصر تمام
 و لکن حرارت و اشتغال و طلب شدت یافت با اینکه در آن یوم هیچ اطلاع بر جنبی نداشتم
 و گفت

در کشف قناع هم تمام شده بود و دیگر بعضی آیات عیسیه و علامات غریبه از ایشان دیدم که
 احصا نتوان نمود و مدتیکه در ارض مذکور توقف داشتند گاهی باذن و اجازه مشرف میشدم
 و ناس هم رزها هر قبیل تردد میکردند و لکن انذات منع در بدایع نعمات بیانیه ناس
 بمحل دیگر دعوت میکردند بشانکه اگر نفسی با جمال بین اظهار عبودیت مینمود بجمال جدا و را
 منع میفرمودند و لکن اینغید تخیر بود که چگونه میشود با این طور کبری این امر عظمی مستور ماند بعد از
 چندی حرکت بیغدا فرمودند و هر چه اجازه خدمت خواستم که بلکه از انجمال زدو بجلال
 محروم نمانم قبول فرمودند و این عهد را در ارض آف بشیخ ابوزراب سپردند تا آنکه بعد
 از چندی بزحمت بسیار بیدینه سلام رفتم و هر چه اراده تشریف میکردم منع میفرمودند و ابد
 کسی را راه نمیدادند الا معدودی که آنهم بی اذن و اجازه گاهی تردد میکردند و هر قدر سعی
 کردم که سبب این منع را بفهمم ممکن نمیشد گاهی میگفتم که شاید بجهت انجدار است که فتنه و
 فساد بی نظیر نیاید ولی شفقت میشدم که ابد انجمال مبارک باین ملاحظات بنوده نیست
 در کل همین تخیر اینغید زیاده میشد و گاهی اتفاق می افتاد که بقاء فائز میشدم چنان خرفی از
 انجمال مبارک مشاهده میشد که ارکانم بلرزه میآمد تا آنکه بشی در کاظمین تشریف بردند
 و همه اتفاق افتاد که در آنشب نفس معدوده قطعا عرش حاضر بودیم چه عرض نمایم از ظهور
 قدرتیه و عنایاتی که در لیل مبارکه هویدا شد لکن سعادتک در انجمال بین آثار خرن بعضی
 مشهود بود که اهل مجلس با نظورات جذب شوق در سر منموم و محزون شدند تا آنکه امر منوم
 شد بعد از آنکه جمیع نجواب رفتند کسی از بکر صد با اینغید عنایت شد که اگر بخوانم
 آن پیام

آن نمایم خودم تا صبح سمعی طاقت استماع ندارد تا آنکه شب منقضی شد و فجر طالع بود
از صرف جای بدر اسلام مرحبت فرمودند و بعد در کل یوم بحال جد و جهد آن معدود چهار
که در آن بلد ساکن بودند از حضور منع فرمودند حتی حضور از آن سمت کوه منع شد و من میگفتم
و نمیدانستم که سبب این منع و این خزن ابرو چیست و کسبت چندی ازین گذشت تا آنکه صبحی
بر خواستم و خودم را در نهایت اضطراب یافتیم بر خاستم بسمت محبوب و حرم تقارنم که شاید
این اضطراب بجات یابم آقا احمدی که در خدمتشان بود ملاقات شد این بعد از منع شدید و نهی
بیخ نورد ممنوع شده در کمال تحیر و اضطراب در کوه ما میگردیدم و قادر بر تقرب سمت بیت مبارک
نبودم تا آنکه یکی از اهل جوار که از اخبار بود خبر داد که شب گذشته جمال منع فردا واحد این
خبر احمدی و اطلاع نفسی حتی اهل حرم غیبت فرمودند و احمدی مطلع نیست که کدام سمت
تشریف برده اند و چه شده اند و حال جمیع اهل حرم در اضطراب و تزلزل و نوحه و ناله مشغول
است ابرو از خزن آن بوم که جمیع عالم را احاطه نموده بود و آن مظلوم و حید من غیر ناصر و مبین
سر اسب چرا که است و احمدی را مطلع نفرمود که مباد نفسی سبب منع شود و یا بنیامس
اقتار دهد تا آنکه این بعد و میرزا که در خدمتشان بود بجالتی که خداوند مطلع است بدان بر
عازم شدیم که شاید آنجا تشریف برده باشند ولی هیچ وجه آثاری نیافتیم دیگر خداوند شایسته
است که بچه خزن و صیغ ایوسا مرحبت نمودیم با اینکه این بعد ابد آبنای مرحبت نداشته
و بعد از یافتن جمال معتقد بود خیالی جز هلاک نمودن خود نداشته ام باری تا آنکه چندی گذشت
و سبب بی فراهم آمده خدمت شخصی مستور شدم و در خدمتش بودم و در تمام شب روز آن

نگاهل و تکامل زفت و کل اهل میان که در خیمه تنه بودند شاگرد گواه اند و بعد در این بین
 که این بعد در خدمت بود بعضی ارباب میوزید که بسیار سب تمام قلب بود و لکن نظر ما بکه
 آن محل را متقدس از جمیع ماکره تنه میدانیم جمیع را حاصل بر جهات دیگر میکردم و لکن در
 این مدت غیبت کبری چه مقدار وقت که بر اصل امر واقع شد بقسمی که اجاقا در بر طاقا
 یکدیگر نبودند چنانچه اگر لازم میشد که یکی از صحاب میخواست با جناب کلیم طاقا نماید باید
 در تاریکیهای شب بقدر نیم ساعت بیاید و در صحبت نماید و معدود قلیلی که از آن صحاب
 در آن دیار ساکن بودند در کمال ذلت و حقارت بشانیکه ذکر آن باعث طلال است و در
 اطراف هم معدود قلیلی یافت میشد که خود را با این امر نسبت میدادند و این معدود هم در
 نهایت انزوگی و پشیمانی قسم بجبال محبوب که نارسد زه امر به بقسمی محمود شده بود که گویا
 حرکت در متن از جمیع ممنوع شده بود تا آنکه در سنه او اقل درین ابتلا و محن بودم و از آن
 حال فیروز بیج وجه اثری ظاهر نگشت که بکدام دیار ساکن اند و بکدام جهت توجه فرموده اند
 و جمیع اهل حرم در توجه و نذر مشغول بودند و علت این هجرت را که بعد اطلاع بر آن یافتم اگر
 عرض نمایم شاید نفوس متواضعه مضطرب شوند لکن بعضی احباب در سر سر معلق شده ستر
 نمودند الی آخر لاف حال و با بجهله میزرا آقا جان در بغداد پس از عودت جمال ابی ارسلیمانیه
 طائف حمل و فرما نبرد و خدنگدار شد و ستر جا در پر تو تربیت ابی خلفا و مفرقه و بیانا خطا
 و کتابه مراتب عالیه پیوده صوت و صیبت حمید بن زینین یافت و در موبک ابی بنو عیبه در
 مطاوی و بخش مسابن منبرج گردید در بغداد و طریق مهاجرت و در اسلامبول و ادرنه و عکا
 کتابت

بکتابت الواح و حضرت و خدمت برخاست و مقالات متعدده معینده در اثبات امر ایهی و
 رد نیز ایهی نگاشت و اعمالی را که از وی در چند سالی که بخدمتش بوده شاهد کرده ازین
 ارسال وی بطهران بقصد ناصرالدین شاه و قصد قتل برخی از رؤسا و بابیه و تصرف حرم نقطه
 اولی و غیره یافت کرد و از آنجمله این مکتوب مشهور است بسم الله الهی الیهی هذا کتاب
 من عبد عبسیه الیه الی ابدی طبق اسم بسم الوحید و کان الیوم غده مطلع رشح من نور المبین اکرام
 مصنفه آیه و الکت اناسم فاعلم باناسمنا انک اعرضت عن الدنی کان کاشمش و سبط الیه
 مشرف الخ و مخصوصا در سنین اشراق انوار ایهی در حکا و بهی الواحی بیشمار در جواب کتاب
 و سوالات اجاب ایران و عراق و در کستان و قفقاز و مصر و خاک ترکیه و هندوستان کجا
 و امضا او (خ ادم ۶۶) مورخا فاند گنجینه بیکران الی صدر و نزول یافت که استقصا
 و تفتق آنها محصور بلکه غیر مقدور است چنانکه مقداری کثیر از آنچه بجزایر صبح القراءت نشی توبه
 کرد طراز آثار موجوده عاظمه بهائی میباشد چه اورا سرعت قلبی مانده نظیر نصیب گردید و در کجا
 معینه دسته افلام تراشیده و اوراق قیما کرده منتظر اخبار حضار بود و لدی الامر شتافته حضور
 میسافت و جمال ایهی در حال شمی قننی بالواح و آیات نیز میبودند و او بسرعت تمام در حالیکه
 میر قمش نام سافتی بسمع بر سید می نوشت و بعد از اتمام تقدیم محضر ایهی می نمود و مرضی را که
 که از قلم افکار حسب دستور اصلاح و کمال میکرد آنگاه او یا دیگر کاتبین بجزایر باز می فرستند
 بنتم مبارک رساننده برای ممالک تنوعه ارسال میداشتند و بدستور ایهی با صاحبان زوجه
 نیز از مصطنعی شبیه زرافتی اقران کرده مقیم قصر بهی و در ذل فضل و عنایت تیرج و مستقر

گردیده لیلاً و نهاراً اوقات را مستغرق در کتابت بیانات صادره ساخت ولی در اواخر ایام که
 غرور و عجب و کبر روحانی بر او وزید و مخالف رضا و مورد استکراه جمال ابراهیم و سابقا از
 مقام خود گردید و شقاوت و سوء خاتمه گرفتار گشت و بعد از غروب شمس ابراهیم چنانکه در بخش آتی
 شرح خواهد شد نگاریم نقض عهد و میثاق کرده و اظهار خود سری و شقاق بر قوت نوران نیزان بخاند
 و نفاق بیفرود و خویش را بجزیره خسران و وبال و ذل ابدی انداخت و عاقبت در ۲۹ محرم سال
 ۱۳۱۹ در قصبه جیحی در گذشت و در ابی عتابه مدفون گردید و در او اهل اشراق انوار ابراهیم از اعراف
 چون حاجی محمد اسمعیل ذبیح بر عیبه نگاه داشتیم عازم بغداد گشت حاجی محمد با ششم که در خانه
 ذبیح مذکور برادرش نبیض لقا حضرت اعلی نایل گردید جوانی محمد اسمعیل نام مذکوب
 اشتغال ایامی و با حاجی میرزا اعلی اکبر زانی و نیز آقا محمد ابراهیم در آقا
 محمد اسمعیل مذکور که مسکر و از مسافرت پسر قفقز بود و برضی دیگر مجتمعاً بغداد شتافتند و در بار
 محض ابراهیم و ملاحظه و مشاهده اسرار و انوار الهیه مطمئن لقب گشته بحالت اجتناب عودت
 بوطن نمودند و نویسنده آقا محمد حسن بن حاجی احمد و حاجی محمد زودی کاشان که بواسطه
 ملا حاجفر زاتی بابی علاقه بر میرزا ابراهیم حاصل کرد با مکتوبی زداد برای ملاقات میرزا ابراهیم کشف
 افرینند و میرزا آقا جان خادم ایشان را بجزیره ابراهیم رساند و مجذب و متوقن شده بدون تمنا میرزا
 رجعت نمودند و بصحبت و موعظت ملا جعفر پرداختند و نیز آقا محمد علی پستی باف بن
 آقا عبد الغفار که هنگام توقف حضرت اعلی کاشان در عالم نویدار و بشانی را مسلح و جنباً
 جهاد دید و او را خبر فلکوره موعود دادند و اینکه بیدار شد و برای او اصوله بسجده رفت و خبر را

بجا محمد خنجر زرقی که اطلاع ایمان داشت گفت در اینجا خبر در دسترسید باب را بشنید و باقی
 تمام بطلب شنافت و دانست که نامورین آنحضرت را بسوی آذربایجان برود دیگر کسی نماند
 که بملاحظه احتیاط و بر آگاه سازند و چند سالی بعد با ما دیدن زیارت کرد و رفت چون خود
 بوطن نموده و خبر شهادت کبری بمشرف رسید و بعزت شدت طلب و اشتیاق همه حاجو
 و دو با گردید و بلافاصله بواسطه برخی از نوین در خانه حاجی میرزا جانی و اخوان فائز
 با ایمان بر جمع گشت در سنین اشراق انوار ابری در عراق با اتفاق آقا شهبازی
 چرخ باغ پیاده بنیاد شنافت تا میرزا یکی را که با معرفتی کردند در باید و ملا خنجر
 سائلی موافق خود باو گفته نامه عمو از اعتراضات داد که بخنجر ابری رساند و چون بنیاد درآمد
 و میرزا یکی را مستحق دید سخت تشکر گشت تا برخی از نوین را یافت مطلع شد که جمال ابری
 در بیم حرکت دی از کاشان خبر قرب وصول چنان مکتوب از قبل ملا خنجره صحاب دادند و
 بخنجر مبارک شرف حضور یافته ماهی در نهایت انجذاب در جوار حیایت ابری بسر برد و
 پایش را شفا دادند آنگاه نامور عودت بوطن و جواب اعتراضات ملا خنجر و نشر انوار ابری
 گشت و اطاقه لدی الورد بکاشان سواره بدر خانه آخوند رفت و تنها ملاقات کرده
 گفتی با التمام گفت و ملا خنجره نیکه از وی نو مید شد ملا باقر خنجر را که بجزرت اعلی در سنین
 ایمان آورده بجمال احتیاط در کاشان زیست و با وی معاشره و مراقب شده از اهل استیجابی
 و تعلق نسبت بمیرزا یکی ازل کرد و بر آن داشت که با خنجر ابری پرسش آقا خنجر باقر هیبت
 گماشت و آقا محمد صلی با ملا باقر نیز در خصوص جمال ابری ملاقات و مکالمات کرده بدست

و با سبکه همت آقا محمد علی امراهی فیابین بایان کاشان منتشر گشت و او صاحب کارخانجات
 محل منتفش و دو لیمتند بوده صنعتش در بلاد ایران رواج داشت و مندرجاً شریعت بلغیه
 بنام این امر یافته مورد تعرض امالی شد و فوتش ویرا بامر بیگلربیگی حکمران دستگیر کرده با پیش
 آقا محمد باقر مذکور کند بپاگه آشتند و حاجی محمد نامی تاجر که دوستی داشت صد تومان داد
 ایشان را مستخلص ساخت و چند بار در ب خانه اشرا بافت آتش زدند و بتحرک و جلیس و
 روضه خوانان خصوصاً سید حسن صفهائی خانه اش سنگساران همی کردند چنانکه در
 بحال بنیم در جو صحنه عمارت و باغ و سبیش با پیشش منتفی گشت و شاگردان در کارخان
 کار میکردند و خانه اش معروف و محل توجه اشرا گردید و آخر الامر با دو پسر اوسط و ضعیفش
 میرزا مهدی و میرزا عبد الباقی و با عاقله بطهران هجرت کرده ساکن شد
 و میرزا مهدی بسال ۱۳۱۶ داو خود دو سالی دیگر در گذشت و میرزا عبد الباقی در سال ۱۳۴۶
 درود جهان گفت و پسرش میرزا محمد باقر مذکور در کاشان وفات نمود و آقا
 محمد علی هنگام وفات خود سال داشت و عاقله و سه مجیدی زودی در امراهی تالیس گشت
 و در لوجی از الواح صادره در حش چنین مشهور است *هذا ما نزل لأول الذی فاذ*
باللقاء و نیز نواز قوسی محسوبی که قبل از اکثر ناس بلقاء مره بعد مره فاقوسنگ
و نیز در بومی که اکثر علمای ارض و فضهای آن برادانک غفلت و اعراض همکار و نو
باجعه اقبال بیطر منطوم نوحه نمودی و در ذودا، بلقاء، فاذ کشتی کمره بعد کمره
از بهر مهال آشا بسنگ و ندای آبی داد و طود ایشان شنیدی و نیز الواحی از تم حضرت

غرض احسن عبد البها و صورت مناجاتی در چشم صادر گردید در آنجمله چنین مکتوب است الهی الهی آن
 النبیل قبل علی الله فارقی محل النبل و علی مشاهده نود الاشراف و آنس هذا العبد یجب
 و دفاع و اجتناب بومند من جرائم النفاق طاعون فراق و ثبت علی البینان ثم
 حکمت علیه بالفراق قامت الآمان و اذفع منه نجیب البکا بفضیح و احترق فلما
 وصل الی عذرة الکاف فام اهل الاعتراف و دعاهم الی مکرنا الا لطف و ثبت
 اقدامهم علی الصراط و فنی بالعهد و الميثاق حتی یخرج الیه الخ و آقا شجاع علی کاشان
 بنام جبرئیل بایان مشهور شد و از اول و صبیان پیوسته تعرض نمود و بطریق مزاج و طرفه
 گوئی خود را از شک ظالمان متخلص ساخت و نیز آقا محمد علی مقصری بغداد شتافت و ستیز
 با نواریه ای گردید و مرجهت نمود و تا آخر ایامت در مقصر چراغ روشن این امر بود و آقا سید
 محمد الریحیم مقصری با ملاحسن نازگانی بن شیخ ابوالکاسم (شهید) بغداد نشستند
 و قریب بیست یوم در جوار فضل و عنایت ابی بر برزند و نیز استاد ابراهیم بغداد
 رفته نشرف بجنور حبت و مرجهت بوطن کرد و الی آخر ایامت بنیابت استغناء و موت
 در خدمات امرا ابی زینب و از عائلات نوسین شهر کاشان خاندان حاجی طاهر روضه
 جوان پنج پسر و دو دختر بودند نخست میرزا احمد روضه همان که از وی دو پسر و دو دختر بر جا
 ماند و پسر ارشدش میرزا محمد مدعی چنانکه در بخش سابق نگاشتم فاضل شاعر و کاتب
 و خوشخط بود و در ریحان جوانی فائز بایمان بدیع گشته بعلت تعرض معاندین هجرت
 به بغداد کرده چندی در جوار ابی مانند آنگاه اذن رجوع بوطن یافته ایامی اقامت با خویشا
 کرده ای

کرده پس با خواهر عودت نمود و شرف استعزاز در بیت ابی حاصل نموده ظل عنایت کبری قرار
گرفتند و بعد از اسرای موصل شدند آنجا که حسب الاذن بعلکاشخانه اقامت نمودند
و با خواهر ناصر (حاجی عباس) بغدادی پس از فوت شوهرش میرزا احمدی کاشی ازدواج
نموده عاقله بر جای گذاشت و در عکا در گذشته مدفون گشت داد اول مومن اینخان بوده
موجب هدایت دیگران گردید و شرح حیات خواهرش گوهر خانم حرم ابی را در بخش
نگاشتم و پسر و دختر دیگر میرزا احمد بنام میرزا علی محمد و نظاره خانم مقیم کاشان
بودند میرزا عینی بی از دوایج در گذشته و از نظاره خانم خاندانی در این امر بر جای ماند
دیگی از بنات حاجی ملا محمد صاحبه خانم که زوجه حاجی ملا علی اکبر زوجه خوان شد
بقوت ایمان و اخلاص در امر ابی مشهور و مورد تعرض جمهور امالی گردید و از خود دختر بنام
خدیجه سلطان و بیگوم سلطان و چهار پسر بنام میرزا احمدی و
میرزا جعفر و حاجی محمد و آقا محمد حسین بعرضه ظهور آیدند و خاندان
در امر ابی تأسیس گردید و خدیجه سلطان مذکور از لسان گوهر خانم بنام عمه قری خانم شهر
یافت و میرزا جعفر مذکور زوجه خوانی خوش آنک بوده در اظهار ایمان مراعات احتیاط و
حکمت نمود ولی مادرش که بهرزم زیارت عکاکرفت تا اصفهان بدرقه کرد و همچنین بر
صیت دهنی بدین نام بین الامام یافت و ملاک و زوجه خوانها بتعرض برخاسته
در مسجدی اجتماع نموده ویرا حاضر ساختند که تبری از ایمان کند و او با صوت یغیغش

بدرای صوفی
که در حداده
بود

و نیز که در بغداد عودت کند هم کاشی در این شهر بود و در وقت مرگ او در کاشی بود و در وقت
زودت مستدراج است که میگویند که ما را در وقت بیگانه رفتند و از زوجه خوان عرض کردیم که
والله انما درسی بیکه اول خودن من است که میگویند که ما را در وقت بیگانه رفتند و از زوجه
خوان و ملاک اینصفتی است از بیگوم از بنان نور
ما در کاشی است

از لغزش کشیدند و بدین موجب خانواده مذکوره بطهران رفته سکونت اختیار کردند و بجز از تعدادی
 نوینین کاشان آقا علی عسکر بن کر بلائی جعفر در اهل طور بدیع بواسطه آقا میرزا کی
 از خویشانش و نیز عمه حسن پسر عمش و هم آقا محمد کاظم معروف عاشق خیر از امر بدیع
 و بواسطه ملا باقر حفری کمال در عرفان و ایمان حاصل نمود و در زمره بابیه مسلک گردید و با
 شوق و ذوق تمام با وجود اینکه معلومات تحصیلیه نه داشت زبان تبلیغ و بیان کتود و از جمله
 ملا حسین اهل قریه ابیون را تبلیغ کرد تا چون صیبت و صوت اشراق انوار ایهی شهرت
 و باین بابیان کاشان از جهت ملا جعفر زاتی اختلاف و انشقاق پیدا آمد و مدتی بحال تخریب
 زیست تا بواسطه آقا محمد کاظم عاشق مذکور کلمات مکتوبه مبارکه بدستش رسیده موجب عرفان
 و ایمانش بمن بطهراته الاهی گردید و پس از چندنی آقا شیر علی که از رفقا و نوادگانش بود سخن
 از امر ایهی بیان آورده تبلیغ کرد و ایامی طویل با اتفاق یکدیگر در کاشان و طهران تبلیغ و ترویج
 پرداخته و نیز دو خواهر و اولادشان و سایر خویشان خود را که جمع کثیر بودند در برخی دیگر را با ایهی
 راهبری نمود و خواهر نیز مانند برادر بقوت ایمان و خلاص متصف شد و آقا علی عسکر سوری پایه
 از طریق دیار بکر و موصل بکافه مدت چهار ماه و نیم در جوار عنایت کبری زیست و هنگام
 نایس و نبای باغ رضوان بخدمت و عرض اشجار پرداخت آنگاه حسب الامر عودت کرده در
 طهران اقامت نمود و با حرفه سوداگری مشغولت در دوات و در این و شمیران جمعی اهدایت
 کرده بدین نام شهرت یافت و بواسطه جاسوسان خبر سمیع کامران میرزا نائب السلطنه در
 حکمران طهران رسید و بگفت که رئیس نظیه بود اشاره کرد تا جمعی عسکر سوار بجهت دستگیری

ادو آقا شیر علی نیمه شب بجهت معروف دروازه شاهزاده عبد العظیم هجوم کرده بخانه ما ریخته آنها را
 با جمعی از این فتنه دستگیر کرده در مجلس انداختند و میرزا ابراهیم خان عضو محترم نظیبه بی
 بی شکنجه و عذاب نمود و بی بجای مستی بر صندلی غرور نشست و پس از چهره و آزار توجه کرده
 چنین گفت شما مردمان ساده و بی علم فریب خوردید اگر مولای شایسته است شما را آزاد
 و مراد لیل نماید و بعد از سه شب میرزا ابراهیم خود ایشان را از محبس آزاد و رها کرد و طولی
 که بدست توپچیان دولت گرفتار گردیده نهایت فصاحت و ذلت که خواست سید
 و از خدمت نظیبه مستغنی گشت و بقصر فاقه افتاده بیاس در پیشی و ایامی بشغل بگذراند
 گشت و با بچه آقا علی عسکر بیال ۱۳۲۶ سن متجاوز از نهضاد در طهران در گذشت و بجز
 از معارف متقدمین کاشان آقا محمد حسن حکاک بن آقا محمد تقی باجر باقیام والد
 مؤنه اش فاطمه میگوم فائز با بیان شده در سنین شرف انوار جمال ابی از عرفا
 بنهاد رفته مورد عنایت گردید و برادر کهنش آقا محمد علی (بجانیان) مشهور
 در سن جوانی بطهران رفته تجارت مس و قند کو پیشه کرد و بواسطه خودی که میگوم
 شهره میرزا باجی کاشانیه هدایت با برابری یافت و در سال ۱۲۹۵ قصد ازدواج کرده
 بکاشان نوشت و مادر و برادر همت نیز بطهران مهاجرت کرده ساکن شدند و آقا محمد علی بعد
 در جامعه اهل بهانجدهات در طریق امر ابی سبقت و شهرت حاصل نمود و آقا محمد حسن پس از
 عزت شمس حال ابی چندی با مخالفین مرکز عهد و بیاف مرفعت کرد ولی بالاخره در حق
 او والده طلب غفور و عفران صادر گردید و بسال ۱۳۲۲ در گذشت و آقا محمد علی الی آخر

ایجات در نامت ششون خدمات ملی و غیره اوقات مجذبه کرده تا سال ۱۳۵۳ در گذشت
 و خاندان و همه جا دیده از وی بر جای ماند و ما در ضمن بخش چهارم احوال جمعی از کاشانیان را
 که در بغداد زیارت محرابی رسیدند و با مصاحبت و مجادرت اختیار کرده به نبرت
 پرداختند نگاه داشتیم از آنجمله حسن بن عابد از بایان مدنی مجاهد در بغداد شده با
 گیوان طویل آویخته و فینه سفید و تپاده بند مرحمت کرد و خوششان در زنی مذکور بنظر
 غریب نگریسته از تنش در آوردند و کیونش را برینند لاجرم حسن رذوی بعد بنفعا
 برگشت و بعد از هجرت ابی رسید و بچو دانه از پی روان شد و تا حلب رفته در آنجا
 از جهت شفت و مضیقت در گذشت دیگر استاد اسمعیل سرمداران
 ناصرالدین شاهی در دران از مؤمنین امر اعلی که قبلاً در مطاوی واقعات نامبردم نشین
 در دران محل اجتمع این فتنه بود و چون فتنه سال ۱۲۶۸ رخ داد یکی از ارکان دولت
 که با وی جنادت داشت تا کید بفرار نمود تا چهار گناشتگان و میر غضبان شود داد
 چندی متواری و محتفی گردیده حذر امصون کرد و در سفین اشراق انوار ابی از عراق
 بغداد در فتنه ماند و چندی بسر پرستی اطلاق آقا میرزا موسی جوهری مشغول گشت و
 بعد از هجرت ابی هنگام فتنه بغداد و اسارت اهل بیجا سبیم و شریک در مصائب
 و در ایام سخن فتنه حکایاتی زیارت شتافت و با برخی دیگر در محلی از کهناره دریا که زائرین
 از دور متوجه پنجره حجره آقا مشگاه ابی میشدند بایستاد و بسوی پنجره نگران گشت چون
 جمال ابی با دست انداز طاعت فرمودند و زائرین تعظیم نمودند و استاد اسمعیل و ستمها

بالای چشم برای محافظت از انوار شدید آفتاب بگسرد و بعد وقت نمود ولی بعینت
 ضعف چشم از مشاهده محروم ماند و عاقله ابی خصوصاً حضرت غصن امه الاطهر از
 ملاحظه حالت عاشق دل داده که با همه جد و کوشش از ذوق وصال محروم گردید بقای
 تاز شدند و این واقعه مودی بسقوط و صعود آنحضرت و استخلاص از بن خانی که
 در بخش سابق آوردم گشت و استاد اسمعیل مدنی مقیم حیفاً بوده با برخی دیگر شهاده مغاره
 قرب مقام خضر و یار ابیاس بر برده و روزی در بازار با سرمایه طویل بود اگر می پرداخت
 و شوهر خاله اش آقا محمد جوادی که خواهرزاده حاجی میرزا جانی بود در خانه حال باز بود
 دخترش که بعداً حیلکه آقا شیخ علی اکبر بن آقا شیخ ابوالقاسم مارگانی شهید شد شرف لقا
 و ایمان حضرت اعلی رسید و طفل ضیقشان آقا حسین (آنجی) بود در محضر مقدس تبرک
 گردید و لاجرم با عاقله و اقربا بنام بابی معروف شدند و در آغاز سنین شراق انوار ابی از فتن
 عراق دل از وطن کنده با عاقله بغزم اقامت بغداد و خدمت باستان مقدس شتافته
 پی انجام ادا مر جوعه کمر بست و پیوسته حسب الامر مشغول اجراء خدمات شد تا چون عمرش
 عمریت طران برای ملاقات برادرند کور نمود بعد از چندی مأمور طران گردید تا بنت آقا
 میرزا حسن برادر جمال ابی را برای حضرت غصن اعظم خواستاری نماید ولی عمل مذکور بعینت
 ملاحظات حاجی میرزا رضا قلی حکیم و خواستاری پسر میرزا آقا خان صدر اعظم صورت نگرفت
 و آقا محمد جوادی متکدر و متاثر گشته با عاقله عودت سوی بغداد نمود و در کرامت شاه سخت
 بیار شد و بهیچ حال خود را بیفکند گشاند و بعد چندی وفات یافت و جمال ابی در چشم

ابرار و طایفات و عنایات فرموده او را حاضر در تہ شہادت نام بردند و خلفش آقا حسین زکریا
 بکشف عنایت گرفته و تحت قہجات خال مذکور بینائی پر دوخت تا ہنرمائی کہ وہا جرت یک
 ابھی از بندہ شد آقا حسین نیز درین ہرمان رفت و مختصر بشکل طباطبائی گشت و از این زمان
 بعنوان اشپی گردید و تا آخر ایام اشراق انوار ابھی بدین خدمت جنابھی بود و تفصیل در
 قیامش شہس تن دیگر از اصحاب حکما بطبع وقع معاندین جنس و گرفتاریان بقید و حبس
 در بخش سابق مخاشتم و در طول مدت حبس نیز صہایت ابھی آمدہ خدمت طباطبائی را انجام
 و شہرہا بحسب فہمہ بر میرد تا آنکہ آزاد شد و روز و شب بخدمت طباطبائی پرداخت چنان
 بود کہ حکام و پادشاهای حکما استمدعا میکردند تا امر صادر گشتہ برای ایشان بطباطبائی چہرہ
 و اجازہ گرفته خواہش با شوہر کہ آتشخ علی کبریا کافی ^{ذکر} بود و نیز خواہر دیگرش صاحبزادہ
 با پسرش آقا حسین ^{بک} طبیبید و آقا حسین حسب دستور نعل و کمانداری و حقاری مشغول
 گردید و در وقتی در کتب کارش پدید آمد تا جبری قہم شد و دختر عبد اللہ بخار مصری ^{ان} اصل از
 مؤمنین را از دواج کرد و شہون تمامت بستگان را اداره نموده و پس از غروب شمس جمال
 ابھی نیز بحال اخلاص و وفا در جوار الطاف حضرت عبد الباقربیت و زر پسران و دختران
 خاندان وسیفہ اشپی برقرار گردید و بسال ۱۳۴۶ در ہیجی فوت شد و در قبرستان بہائی
 گلستان جاوید بگرمقہ مجدوالدہ حضرت عبد الباقربیت گشت دیگر از شاہرہ بانیا
 کاشان ^{چکلو} ان رضا و شش برادرش کہ بنام ہفت برادر معروف بودند و
 کیفیت گرفتاری و تبعید پهلوان رضا و حبس و وفاتش در انبار طکران و وفات دو برادر

باقر و اسمعیل را باشده از شوی نبیل ز زندگی در چشمان ضمن دو بخش سابق آوریم
 و ابیات مشنوی نبیل این است هفت بودند ابتدا از یک پر از بها هفت اول شتر
 ز اهل کاشان این دفایکشان اگر ایشان رضای بارضا در محبت مستقیم و پهلوان
 و سبک در نهامی ره روان شد شرفیاب لقا اندر عرق بعد از آن شد قمنش جام فرق
 در فراقش آتش اندر دل فدا نطق بر تبلیغ امر نه گشاد آنقدر دم ز در جهان آن است
 تا که شد مجوس ارباب حسد با غل و زنجیرش اصحاب خطا جای دادش بسج از رضی خطا
 همه شیش جای در انبار شد لیک کی از کار خود بیکار شد روز و شب مرست ذکر بار بود
 می خفا تبلیغ امرش کار بود اکثری کشته از وی هندی بر به گشته چون می مقتدی
 مدنی چون شیر در زنجیر بود از ضاراضی از آن تغیر بود تا که در انبار عمرش سر رسید
 پر زود و بر سده دلبر رسید غرق شد در بحر اوبار بها شاد و خوش شد ز دیدار بها
 دین دوتن را که خدایه انام باقر و اسمعیل نام دو برادر هر دو در عنا و چون
 در محبت هر دو مشهور جهان مشعل شد جانسان بعد از رضا شد کاشان ترک ایشا
 هر دو با هم سوی بغداد آمدند و زلفای دوست دلشاد آمدند هر دو تن خیاط و کامل زمان
 زمان هر دو بودند دائم بهره در ترا که تن پوش مبارک هر چه بود با همه ثواب احسان و دود
 قنمت خیاط باشی داند و بود که بفرزند از دود آینه دود روز و شب این بود ام کار
 مست از صهبای وصل ایشان چارسال از وصل ابی شاد کام اینچنین بودند در دار السلام
 چون شد از بغداد غم راه کرد این دو را هم از گرم همراه کرد الخ دیگر از تقدیرین و جابرسن
 کاشانی

کاشانی و در برادر بنام استاد باقر و استاد احمد بن خاوار شدت ستم زالمین و هزار
 مهاجرت بپیدا کرده سینتی در جوار ایهی ریستند استاد احمد با در نه در حکا طرم رکاب و استاد
 باقر از اسرای موصل گشت و بعدا بعدا گشته افت و سینتی در جوار مبارک زسیت وفات نمود
 و پسرانش در حکا بنجاری مشغول شده تحت و کرسیهای و ثاق ایهی ساخته ایشان است و در
 پسر بزرگتر در اثر ترکیدن انبار ماشین آسیاب بنجار که در حکا تا نسیس کردند از میان رفتند
 و پسر کوچکترش میرزا حسین خانواده بر جای گشته صنایع بنجاری در روضه مبارکه در مقام
 اعلی و بیت ایهی از دی یادگار است تا از اینجهان در گذشت و عاقله استاد احمد در کاشانی
 برقرار ماندند و دفن استاد باقر و پسران مذکورش در حکا و دفن میرزا حسین در گلستان جاوید
 چنانچه باشد و استاد احمد یکی از هفت تن مقدسین در قلع و قمع معاندین پنجگانه حکا بود
 دیگر آقا محمد ابراهیم خلیل منصور در کاشان بسن شانزده سالگی فائز بایمان بزرگ
 و برادرش آقا نصر الله و آقا اسمعیل و آقا اسد الله و نیز مادر اهدایت نمود
 و برادران بشغل مگری اشتغال میکردند و خود را بپیدا و تشریف بمخبر ایهی رساند و بعد از
 و بعد از چندی حسب الامر عودت و سفر در ایران کرد آنگاه با مادر و برادران بپیدا باز آمده
 مجادرت و آفات حبتند و با نهایت قناعت و اجتناب در دو خانیت زیسته بنجاری
 پرورشند تا پس از مهاجرت ایهی از اسرا در جمیع صل شدند و در سال دوم سجن قشله با پسر
 آقا اسد الله بپیدا رفته ماندند و در کان مگری باز کردند و بخدمت امر ایهی در زیرین قیام
 کردند و دائره ارسال مراسلات و نیز تهیه لوازمات بیت ایهی را در حینا بعهده داشتند